

دکتر رابرت چیشولم، عاموس: شیر غرش کرده است کیست که نترسد؟

جلسه ۶ (الف): (عاموس ۷: ۱-۸: ۳، داوری است گریزناپذیر

این دکتر رابرت چیشولم در حال تدریس در مورد کتاب عاموس است. عاموس: شیر غرش کرده است، کیست که نترسد؟ این جلسه ۶ (الف)، عاموس ۷: ۱-۸: ۳ است. داوری گریزناپذیر است.

همچنان که مطالعه‌ی عاموس را ادامه می‌دهیم، آماده‌ایم تا به فصل هفتم برویم. در واقع، وقتی به فصل‌های هفتم، هشتم و بیشتر فصل نهم نگاه می‌کنید، می‌توانید ببینید که از نظر موضوعی یک بخش واحد است. و البته، موضوعات خاص زیادی وجود دارد که مطرح خواهند شد، اما فکر می‌کنم می‌توانیم پیام فصل هفتم، آیه اول، تا فصل نهم، آیه دهم را خلاصه کنیم، به این صورت که داوری اجتناب‌ناپذیر است.

این موضوع، موضوع اصلی این بخش خواهد بود. این موضوعی است که قبلاً در کتاب بیان شده است، اما به نظر می‌رسد تمرکز این بخش بر آن باشد. و این ما را به پایان عاموس، عاموس، فصل نهم، آیات ۱۱ تا ۱۵ می‌رساند، که من آن را پایان خوش نامیده‌ام.

بنابراین، این موضوع بسیار منفی بوده است. عاموس درباره داوری و اجتناب‌ناپذیر بودن داوری صحبت کرده است. او به مردم فرصت توبه و فرار از داوری یا حداقل زنده ماندن از داوری را داده است، اما چیزی که ما آن را نجات می‌نامیم، به طور کامل اتفاق نیفتاده است.

تاریخ نجات در فصل‌های سه تا شش وارونه شد. با این وجود، عاموس قصد دارد کتاب را با نکته‌ای مثبت به پایان برساند، زیرا این روشی است که در نقشه خدا پیش خواهد رفت. اگرچه قوم او گناه می‌کنند و او باید آنها را تنبیه کند و حتی به تبعید بفرستد، اما این بدان معنا نیست که خدا برنامه را رها کرده است.

نه، او به ابراهیم وعده‌هایی داد، به داوود وعده‌هایی داد، و متعهد به انجام نقشه خود است، و این همان راهی است که عاموس به پایان خواهد رسید. بنابراین این نوعی مرور کلی از کارهایی است که باید انجام دهیم. و بنابراین ما به فصل هفتم خواهیم رفت، که از بسیاری جهات فصلی جذاب است.

و من فصل هفتم، که ۱۷ آیه دارد، را به دو بخش تقسیم کرده‌ام. و در واقع، سه آیه اول فصل هفتم، چون شامل یک رؤیا می‌شود، واقعاً با فصل هفتم مرتبط است. و بنابراین هفت، یک تا هشت، سه یک زیربخش در این بخش است.

و بنابراین این چیزی است که ما خواهیم دید. در فصل هفتم، از یک تا نه، مجموعه‌ای از سه رؤیا وجود دارد و من آن را «سه خوک کوچک وارونه» نامگذاری کرده‌ام. در ادامه توضیح خواهم داد.

و سپس فصل هفتم، آیات ۱۰ تا ۱۷، دیدار پیامبر و کاهن است. و سپس، فصل هشتم، آیات ۱ تا ۳، چهارمین رؤیا در این توالی است، یک طبیعت بی‌جان نمادین. بنابراین، به این سمت می‌رویم.

و بنابراین بیاید فصل هفتم، آیات یک تا نه را بخوانیم. حالا، ماجرای سه خوک کوچک، همانطور که به یاد دارید، گرگ دنبال خوک‌ها است و هر خوک یک خانه ساخته است. یکی از کاه، یکی از چوب و یکی از آجر ساخته شده است.

خوکی که خانه کاهی ساخته بود، گرگ می‌آید و او را تهدید به خوردن می‌کند. و او فرار می‌کند و در خانه دوم خوک که از چوب ساخته شده بود، پناه می‌گیرد. گرگ خانه‌اش را منفجر می‌کند و باعث ویرانی می‌شود و او فرار می‌کند.

بعد گرگ به خانه بعدی می‌آید، و حالا دو خوک آنجا هستند، و تهدید می‌کند که همین کار را خواهد کرد، و آن خانه را خراب می‌کند، چون فقط از چوب ساخته شده است. و آن دو خوک به خانه خوک سوم می‌روند، آه، او خانه‌ای از آجر دارد. بنابراین ما شاهد ویرانی دو خانه اول هستیم، اما در نهایت، گرگ سعی می‌کند خانه سوم را هم خراب کند، و شکست می‌خورد.

بنابراین چیزی شبیه داوری، قضاوت، فرار، نجات، ایمنی است. خب، در این روایت خاص از رؤیاهای داوری، تهدید می‌شود، اما خداوند منصرف می‌شود و داوری را برای دو رؤیای اول نمی‌فرستد. اما در رؤیای سوم داوری باید فرا برسد.

بنابراین این برعکس چیزی است که ما می‌بینیم. دلیل اینکه من سه خوک کوچک را انتخاب کردم این است که چیزی شبیه به سه بزغاله عصبانی است. این یک سازه تخته کوب است.

و منظورم این است که شما با این داستان‌ها آشنا هستید، مرد نان زنجبیلی یک نمونه است، اما این یک ریگمارول است، زیرا فقط سه بخش نیست. بسیاری از این داستان‌ها سه یا چهار بخش هستند. اما در مرد نان زنجبیلی، این داستان همچنان ادامه دارد.

این یک ریگمارول است و در پایان، شما می‌خواهید مرد نان زنجبیلی خورده شود. اما در این داستان‌ها، همه چیز از ابتدا شروع می‌شود، سپس تکرار می‌شود، و سپس اوجی وجود دارد که از راه می‌رسد. و در پند پایانی، تغییرات قابل توجهی وجود دارد.

و شما این را در کتاب مقدس و در روایت‌های تاریخی می‌بینید. به یاد داشته باشید، سموئیل، پسر کوچک شب هنگام خداوند نزد او می‌آید. و او می‌گوید، سموئیل، و سموئیل می‌گوید، من اینجا هستم.

و او به سمت الی می‌دود، چون فکر می‌کند الی با او تماس گرفته است. و الی می‌گوید، من با تو تماس نگرفته‌ام. و الی کمی کودن است؛ او این‌طور به تصویر کشیده شده است.

و این اتفاق دوباره می‌افتد. و در نهایت، الی متوجه می‌شود که این خداوند است که او را صدا می‌زند. و بنابراین می‌گوید، این بار، می‌دانید، تشخیص دهید که خداوند است و به طور مناسب پاسخ دهید، و خداوند با شما صحبت خواهد کرد.

و این اتفاق است که افتاده. بنابراین این یک ساختار سه‌صفحه‌ای است که در صفحه سوم به اوج خود می‌رسد، جایی که تغییراتی وجود دارد، تغییرات قابل توجه. داستان پیامبر الیاس، پادشاه اسرائیل، بیمار است. و او می‌خواهد بفهمد که آیا از سقوط و بیماری خود جان سالم به در خواهد برد یا خیر.

و بنابراین او فرستادگانی را به سرزمین فلسطین می‌فرستد تا با بعزبوب یا بعزبوب، به عنوان خدای فلسطینی شفا یا چیزی شبیه به آن، مشورت کنند. و الیاس آنها را متوقف می‌کند و می‌گوید: «آیا خدایی در اسرائیل وجود ندارد که بتواند به سوال پادشاه پاسخ دهد که شما باید به سراغ یک خدای بت‌پرست بروید و با او مشورت کنید؟» و بنابراین آنها برمی‌گردند و آنچه را که اتفاق افتاده است به پادشاه می‌گویند. او می‌گوید: «او را برای من توصیف کن»

آنها این کار را می‌کنند. او می‌گوید، اوه، این الیاس است، او را پیش من بیاورید. بنابراین او یک کاپیتان را با ۵۰ نفر می‌فرستد.

و این خیلی مهم است، چون الیاس بالای تپه‌ای نشسته و آنها اینجا هستند. الیاس جایی در گودال نیست. آنها به پایین نگاه نمی‌کنند و با او از بالا صحبت نمی‌کنند.

او آن بالا، آن پایین است. و این نمادین است، زیرا او کسی است که اقتدار دارد. او پیامبر خداوند است.

و آنها صرفاً پیام‌آوران پادشاه هستند. آنها می‌خواهند او را وادار به زورگویی کنند و نزد پادشاه بیاورند، تا پادشاه بتواند هر کاری با او انجام دهد. و ضمناً، این موضوع به چیزی که در این فصل خواهیم دید مربوط می‌شود، جایی که پیامبر با کاهن، که نماینده پادشاه است، ملاقات می‌کند.

بنابراین، این دلیل دیگری است که من این داستان را تعریف می‌کنم، تا ساختار پندبندی شده و همچنین موتیف پیامبر در مقابل پادشاه را که می‌بینیم، به تصویر بکشم. و بنابراین کاپیتان می‌آید و می‌گوید، پایین بیا. پادشاه می‌گوید، پایین بیا.

و الیاس می‌گوید، من پایین نمی‌آیم. اما به شما می‌گویم چیست، آتش. و این نمایش، می‌دانید، یاراد، برای پایین آمدن وجود دارد.

و بنابراین آتش نازل می‌شود، این افراد را خاکستر می‌کند. خب، این تصویر اول است. تصویر دوم، پادشاه فرد دیگری را با ۵۰ نفر می‌فرستد.

این یارو حتی متکبرتر و توهین‌آمیزتر است. او می‌گوید، پادشاه می‌گوید، و واقعاً روی آن تأکید می‌کند. اگر به آن نگاه کنید، تشدید در زبان وجود دارد.

خلاصه کلام اینکه، بیا اینجا، تا تو را پیش پادشاه ببریم. و الیاس می‌گوید، به تو می‌گویم، نه، من پایین نمی‌روم. اما چیزی که پایین می‌آید آتش است، و آنها خاکستر می‌شوند.

خب، حالا، پندل سوم، اینجا جاییه که قراره اتفاقات بیفته، اغلب تو این جور چیزا. و خب، پندل سوم، پادشاه یه نفر دیگه رو می‌فرسته بیرون. خب، اون اساساً چهار دست و پا میاد و التماس می‌کنه که بهش رحم کن.

بنابراین در نهایت، پادشاه، حداقل فرستادگانش، نکته را درک می‌کنند. پیامبر از ما قدرتمندتر است. او قدرت خدا را در کنار خود دارد.

ما فقط اقتدار پادشاه را داریم. پیامبر همیشه بالاتر از پادشاه است. پیامبران حقیقی خدا همیشه بالاتر از پادشاه هستند.

و بنابراین او می‌گوید، لطفاً به ما رحم کنید. پادشاه ما را به اینجا فرستاده است. لطفاً بیایید؟ و خداوند می‌گوید، بسیار خوب، می‌توانید بروید.

و بنابراین او پایین می‌رود و سخترانی قضاوت را به پادشاه ایراد می‌کند که قرار است بمیرد. این نمونه دیگری از یک داستان پانلی است. خب، اتفاقاً در فرهنگ ما، این داستان‌های تمثیلی در افسانه‌ها آمده‌اند، می‌دانید

سه خوک کوچک، در جوک‌ها آمده‌اند، می‌دانید، یک خاخام، یک کشیش و یک کشیش باپتیست وارد یک بار شدند، می‌دانید، می‌دانید که چطور کار می‌کند.

و بنابراین فکر می‌کنم بسیاری از مردم این سازه‌های قاب‌بندی‌شده را در چیزی می‌بینند که ظاهراً روایت یا پیشگویی کتاب مقدس است، و با خود فکر می‌کنند، اوه، این نمی‌تواند درست باشد. این یک نوع داستان است. نه، در زندگی واقعی، گاهی اوقات چیزها تکرار می‌شوند.

اول اینکه، همه چیز تکرار می‌شود. و من در یک سخنرانی قبلی اشاره کردم، داشتم نوشته‌ی ون پاراناک را در مورد چگونگی کارکرد ادبیات شفاهی می‌خواندم. و اتفاقاً در ادبیات شفاهی، که از بسیاری جهات بسیار داستان‌محور است، آنچه اتفاق افتاده را روایت می‌کند، اما این کار را به شیوه‌ای بسیار جذاب انجام می‌دهد، مانند یک رمان تاریخی.

بنابراین، من معتقدم که داستان الیاس و پیامبران حقیقت دارد. اما واقعاً به این شکل اتفاق افتاده است. و بنابراین نویسنده آن را به همان شکلی که اتفاق افتاده روایت می‌کند، زیرا از نظر دراماتیک جذاب است.

اما داستان‌ها و جوک‌های کودکان، ما این کار را می‌کنیم تا مخاطب را درگیر کنیم، می‌دانید، ما می‌خواهیم می‌خواهیم که آنها به جوی که می‌خواهیم توجه کنند، و من این کار را انجام داده‌ام، در گذشته به بچه‌های کوچک آموزش داده‌ام. و وقتی شما مثلاً سه بزغاله یا سه خوک کوچک را برایشان می‌خوانید، و واقعاً این کار را با کمی شور و حرارت انجام می‌دهید، و بعضی‌ها، می‌دانید، آن را دراماتیزه می‌کنند، آنها، آنها فقط به داستان چسبیده‌اند. و با پیشرفت داستان، با آنها طنین‌انداز می‌شود، و سپس به اوج، اوج در پایان می‌رسید.

و بنابراین این یکی از ویژگی‌های ادبیات شفاهی است. آه، کتاب مقدس ادبیات شفاهی است، اساساً، این پیام‌ها در ابتدا توسط اکثر مردم خوانده نمی‌شدند، بلکه شنیده می‌شدند. و بنابراین خداوند نویسندگان کتاب مقدس را هدایت کرد تا داستان را به همان شکلی که واقعاً اتفاق افتاده است، روایت کنند.

و او حتی از این رؤیاها، این ترتیب رؤیاها، استفاده می‌کند و آن را به نوعی نمایش می‌کند تا هم بر صبر و هم بر عدالتش تأکید کند. زیرا صبر او می‌گوید به آنها فرصت توبه بدهید، عدالت او می‌گوید اگر توبه نکنند، داوری باید اجرا شود. بنابراین این پیش‌نمایشی از چیزی است که قرار است اینجا ببینیم.

و توجه کنید، من اول هر نه آیه را می‌خوانم، و در طول مسیر به شباهت‌ها توجه می‌کنم، شاید تشدیدهای جزئی، و سپس تغییرات چشمگیر. و خواهیم دید که شما چطور عمل می‌کنید. نمی‌توانم از شما امتحان بگیرم، اما خواهیم دید که چطور عمل می‌کنید.

این چیزی است که خداوند متعال به من نشان داد. او داشت دسته‌های ملخ را آماده می‌کرد، اوه، خوب نیست، خوب نیست. آنها می‌توانند محصول شما را در عرض یک ساعت نابود کنند.

پس از برداشت سهم پادشاه، و درست زمانی که محصولات دیررس در حال رشد بودند. بنابراین پادشاه سهم خود را دریافت کرد، اما اگر ملخ‌ها در این مرحله از راه برسند چه اتفاقی می‌افتد؟ خوب نیست. وقتی آنها زمین را پاک کردند، فریاد زدم، این است و او از کلمه عبری اساسی برای بخشش، سالک، استفاده می‌کند.

و او از خداوند طلب بخشش می‌کند. بنابراین این تشخیص وجود دارد که آنها کار اشتباهی انجام داده‌اند. و قضاوت مناسب است.

این به رسمیت شناخته شده است. پس آنها را ببخش، پروردگارا، فقط آنها را ببخش. یعقوب چگونه می‌تواند زنده بماند؟ او خیلی کوچک است.

پیش از این، نخبگان به این فکر می‌کردند که چه سرزمین بزرگی دارند، اما در واقع، در مقیاس بزرگتر، آنها کوچک هستند. و نمی‌توانند از چنین چیزی جان سالم به در ببرند. بنابراین خداوند کوتاه آمد.

این اغلب به این صورت تعبیر می‌شود، «نظرش عوض شد.» «من این را دوست ندارم، چون طوری به نظر می‌رسد که انگار خدا واقعاً نمی‌داند چه کار می‌کند. او نقشه‌ای دارد.

من از ملایمت خوشم آمد. او فقط تصمیم گرفت کاری را که اعلام کرده بود انجام خواهد داد، انجام ندهد. این نکته را نشان می‌دهد که اغلب در پیشگویی‌ها، پیشگویی‌ها مشروط هستند.

خداوند خواهد گفت، من این کار را خواهم کرد. او ممکن است بگوید، اگر توبه نکنی، من این کار را خواهم کرد. این کاملاً مشروط است.

اما گاهی اوقات وقتی می‌گوید، من این کار را انجام خواهم داد، هنوز هم مشروط است. و در بحث قبلی، در مورد یونس و نینوا صحبت کردیم، جایی که پادشاه نینوا مطمئن نبود، اما کار هوشمندانه‌ای انجام داد. و ناگهان، این مشروط بود و خداوند منصرف شد.

همان کلمه‌ای که اینجا استفاده شده. بنابراین خداوند کوتاه آمد. در واقع، در بیشتر موارد، آخرین چیزی که خداوند می‌خواهد انجام دهد، داوری است.

یک بار همکارم به من گفت که داشتیم در مورد این موضوع صحبت می‌کردیم و او گفت: «می‌دانی، وقتی خداوند تهدید به داوری می‌کند، در واقع آخرین کاری است که می‌خواهد انجام دهد. او می‌خواهد مردم توبه کنند. به عیسی فکر کن.»

آه، اورشلیم، اورشلیم، چقدر خواسته‌ام تو را زیر بال و پر خود جمع کنم تا بتوانیم با هم آشتی کنیم. من این را اراده کردم. در اینجا از کلمه یونانی «همکار» استفاده شده است.

من اراده می‌کنم، این اراده‌ی من بود، اراده‌ی ایده‌آل من، اراده‌ی پیشین من. اما تو این را اراده نکردی رفیق. اراده‌ی تو مانع اراده‌ی من شد.

من این را می‌خواستم. اما چون تو گناهکار هستی، آن را رد کردی. پس داوری در راه است.

اراده‌ی الهی مترتب بر آن فرا خواهد رسید. خداوند حاکم مطلق است و او مسئول همه چیز است، اما در اینجا او حاضر است کوتاه بیاید. پیامبر از او می‌خواهد که وقتی این رؤیای داوری را می‌بیند، این کار را انجام دهد.

و توجه کنید که بیشتر شبیه یک تصویر متحرک است. بیشتر شبیه یک فیلم است. در این تصویر، صحنه‌های اکشن وجود دارد.

خداوند در حال آماده کردن ملخ‌ها است. آنها زمین را از بین بردند و او همه اینها را می‌بیند. و یک تصویر متحرک شما را در سطح احساسی تحت تأثیر قرار خواهد داد.

، چیزی بیشتر از یک تصویر، یک عکس فوری، درست است؟ چیزی در مورد آن وجود دارد که حرکت می‌کند، عمل می‌بینید که شما را جذب می‌کند. بنابراین عاموس جذب شد و گفت، پروردگارا، آنها را ببخش، فقط آنها را ببخش.

می‌دانم که آنها گناهکارند، و می‌دانم که سزاوار این هستند، اما آنها را ببخش، زیرا از آن جان سالم به در نخواهند برد. پس به پنل دوم، رؤیای بعدی، می‌رویم. این چیزی است که خداوند متعال در آیه چهارم به من نشان داد.

خداوند متعال خواستار داوری با آتش بود. در عاموس داوری با آتش زیاد بوده است، و ما در مورد اینکه آتش بسیار ویرانگر است، احتمالاً ویرانگرتر از ملخ‌ها، صحبت کردیم. و این فقط یک آتش معمولی نیست.

این آب، اعماق دریا را خشک کرد. بنابراین ظاهراً از جایی مثل مدیترانه می‌آمد. این آب، اعماق دریا را خشک می‌کند و زمین را می‌بلعد.

پس ملخ‌ها از آنجا عبور کردند. حالا در این رؤیای دوم آتش از آنجا عبور خواهد کرد. سپس فریاد زد، ای خداوند متعال، از تو التماس می‌کنم، بس کن.

یعقوب چطور می‌تواند زنده بماند؟ او خیلی کوچک است. اما آیا تغییر را آنجا می‌بینید؟ این بار بخشش نیست. این فعل عبری است که به معنی توقف، بس کردن است.

بنابراین او از نظر احساسی بسیار مجذوب داستان شده و واقعاً نسبت به مردمش دلسوزی دارد. آنها پادشاهی شمالی هستند، اما او نسبت به آنها دلسوزی دارد. و می‌گوید، آنها نمی‌توانند از این وضعیت جان سالم به در ببرند.

پس فقط بس کن، بس کن. و او به این واقعیت که آنها اینجا گناهکار هستند فکر نمی‌کند. او فقط کاملاً روی پیامد و ویرانی که قرار است برایشان پیش بیاید تمرکز کرده است.

و او با یکی، یعنی اشیاء داوری، همدلی می‌کند. پیش از این، او بیشتر از دیدگاه خدا به این موضوع نگاه می‌کرد. نیاز به بخشش وجود دارد، اما اکنون او تغییر کرده است.

بنابراین در پنل دوم، یک تغییر جزئی وجود دارد. درست مانند سه بز بیلی خشن، بز بیلی دوم کمی بزرگتر از بز بیلی اول است. صدای او کاملاً خجالتی نیست.

به هر حال، خداوند کوتاه آمد. بنابراین یکی از پیام‌هایی که اینجا می‌بینیم این است که خداوند صبور است. او مایل است کوتاه بیاید.

یونس به خداوند گفت، یادت باشد، من نمی‌خواستم به اینجا بیایم چون تو چنین خدایی هستی. تو معمولاً زود تسلیم می‌شوی. و به همین دلیل است که من این را فقط به عنوان زبانی انسان‌انگازانه نمی‌بینم.

بعضی‌ها هستند که این‌طوری قضیه را نادیده می‌گیرند. خب، خداوند واقعاً می‌دانست دارد چه کار می‌کند. این فقط یک جور انسان‌انگاری است.

آنها طوری توصیفش می کنند که انگار او یک شخص است. نه، چون یونس شخصیت خدا را خلاصه می کند و می گوید، تو معمولاً خدایی هستی که توبه می کند. و بعضی ها می گویند، خب، پس چطور می توانی بفهمی که او چطور می تواند تغییرناپذیر باشد؟ چطور می تواند تغییرناپذیر باشد؟ و یکی از همکارانم، ما داشتیم در مورد این صحبت می کردیم، و یک بار به من گفت، خب، این طوری می تواند تغییرناپذیر باشد.

او در رحمت و صبرش تغییرناپذیر است. او همواره پذیرای توبه مردم خواهد بود. تغییرناپذیری به این معنی نیست که او یک ربات یا چیزی شبیه به آن است.

و محققانی که واقعاً درک درستی از تغییرناپذیری دارند، مانند بروس ویر، محقق اصلاح طلب، با این موضوع موافق خواهند بود. او تشخیص داد که زیر چتر تغییرناپذیری، جایی برای این نوع تسامح وجود دارد. این افرادی هستند که معنای تغییرناپذیری را اشتباه می فهمند.

بنابراین خداوند منصرف می شود. آخرین کاری که او می خواهد انجام دهد، داوری قوم عهد خود است. و بنابراین می خواهد به آنها فرصتی برای توبه بدهد.

و او این را قبلاً در کتاب روشن کرده است. مرا بجوید و زنده بمانید. کار نیک انجام دهید و زنده بمانید.

لازم نیست که این طور تمام شود، حداقل برای بعضی از شما. اما بعد خداوند استراتژی متفاوتی در پیش می گیرد. عاموس از بخشش به توقف تغییر موضع داده است.

او در این مرحله بیشتر با اشیاء قضاوت همذات پنداری می کند تا با قاضی. و بنابراین خداوند او را مجبور خواهد کرد که دیدگاه مناسبی نسبت به مسائل داشته باشد. و این چیزی است که او به من نشان داد.

عاموس ۷:۷. پنل سوم، رویای سوم. خداوند در کنار دیواری ایستاده بود که کاملاً مطابق با شاقول ساخته شده بود و شاقولی در دست داشت. اینجا هیچ عملی وجود ندارد.

خداوند آنجا ایستاده است. او یک شاقول دارد که قرار است به صورت عمودی حرکت کند. درست است.

کنار دیواری ایستاده بودم. و خداوند از من پرسید، عاموس، چه می بینی؟ فکر می کنم می گفتم خداوند، اما شاقول توجهش را جلب کرد. او گفت، یک شاقول؟ فکر می کنم شاقول توجهش را جلب کرد چون دیوار صاف نبود.

و سپس خداوند فرمود: «ببینید، من شاقولی در میان قوم خود، اسرائیل، قرار می دهم. دیگر بر آنها رحم نخواهم کرد. در اینجا هیچ رحمی وجود ندارد.»

مکان های بلند اسحاق ویران خواهند شد و معابد اسرائیل ویران خواهند گشت. با شمشیر خود، علیه خاندان یربعام قیام خواهم کرد. پس خداوند چه کرده است؟ دیگر خبری از تصاویر متحرک نیست.

ما الان احساسات را تحریک نمی کنیم. خداوند پیامبرش را مجبور می کند تا در مورد اینکه چرا مردم باید بخشیده شوند، تأمل کند. برگردیم به آن دیدگاه.

و او اساساً آنجا ایستاده است. فکر می کنم می توانیم فرض کنیم که دیوار صاف نیست. دیوار نمایانگر مردم است.

و ما از سراسر کتاب می‌دانیم که دیوار صاف نیست. و بنابراین خداوند می‌گوید، آنها با استاندارد من مطابقت ندارند. آنها با استاندارد من مطابقت ندارند.

آنها آن چیزی نیستند که من می‌خواستم باشند. من می‌خواستم که آنها به پیمان‌های من عمل کنند، و نکردند. و بنابراین آنها مانند یک دیوار کج هستند.

باید پایین بیاید. و بنابراین او عاموس را مجبور کرده است که مسائل را از دیدگاه خود ببیند و او را به این برگرداند که، بیایید با خداوند همدلی کنیم. و بیایید دیدگاه خداوند را نسبت به مسائل داشته باشیم، نه اینکه فقط روی آنچه که برای اشیاء داوری خواهد بود تمرکز کنیم.

در این مرحله، ضمناً، در فصل هشتم، آیات یک تا سه، یک رؤیای دیگر خواهیم داشت. اما در این مرحله شرح حال وقایع را داریم. و به عاموس به صورت سوم شخص اشاره شده است.

این کتاب مانند نه آیه اول، زندگینامه‌ای نیست. بنابراین کاملاً ممکن است که عاموس این را بعداً آورده باشد، یا شاید یکی از پیروان عاموس در جامعه نبوی این را اینجا گنجانده باشد. ما واقعاً نمی‌دانیم که این کتاب چگونه نوشته شده است، اما در اینجا به عاموس به صورت سوم شخص اشاره شده است.

این یک روایت زندگینامه‌ای است، نه یک روایت خودزندگینامه‌ای. و بنابراین فکر می‌کنم آنچه در اینجا اتفاق می‌افتد توضیح می‌دهد که چرا خداوند باید داوری کند. و فکر می‌کنم این مواجهه با کاهن آموس احتمالاً او را متقاعد کرده است که بله، دیوار درست نیست که لوله‌کشی شود.

و من می‌فهمم که چرا خداوند قرار است داوری کند، و دیگر فریاد نخواهم زد که ببخشید یا بس کنید. من فقط می‌خواهم اعلام کنم که خداوند چه خواهد کرد. بنابراین، امصیا، کاهن بیت‌ئیل، پیامی برای یربعام، پادشاه اسرائیل فرستاد.

پس این یربعام دوم است. او پادشاه شمال است. و آمازیا کاهن بیت‌ئیل است، که همانطور که خودش توضیح خواهد داد، یک پناهگاه سلطنتی است.

اینجا جایی است که پادشاه می‌آید و عبادت می‌کند. و بیت‌ئیل، البته، جای بسیار بسیار مهمی است. عاموس درست در قلب اسرائیل، علیه شما توطئه می‌کند.

سرزمین نمی‌تواند تمام سخنان او را تحمل کند. بنابراین عاموس درست در قلب اسرائیل، آنجا، در بخش جنوبی پادشاهی شمالی، خدمت می‌کند. و او می‌گوید که توطئه‌ای را مطرح کرده است، و سپس اتهامی را مطرح می‌کند که اگر بتوانیم از این عبارت استفاده کنیم، تا حدی درست و تا حدی خبر جعلی است.

این روزها زیاد این حرف زده می‌شود. چون این چیزی است که عاموس می‌گوید: یربعام با شمشیر خواهد مرد. او واقعاً این را نگفته است.

او با نقل قول از خداوند گفت: «با شمشیر خود، علیه خاندان یربعام قیام خواهیم کرد.» این ممکن است به این معنی باشد که یربعام با شمشیر خواهد مرد. اما توجه داشته باشید که او هرگونه دخالت الهی را در این امر نادیده می‌گیرد.

او فقط می‌گوید که یربعام خواهد مرد. این ممکن است به پادشاه القا کند که این مرد قصد ترور من را دارد. او در حال سازماندهی کودتا علیه من است.

او اشاره نمی‌کند که خدا کسی است که شمشیر را خواهد آورد. بقیه‌ی حرفش درست است. عاموس گفته است که اسرائیل مطمئناً به تبعید خواهد رفت، دور از سرزمین مادری‌اش.

و البته، ما چند روز پیش اشاره کردیم، مطمئناً به تبعید برو، گالو یگله به زبان عبری، گ و ل به سمت تو می‌آیند. به یاد داشته باشید، او قبلاً از آن در رابطه با جلال استفاده کرد. سپس آمازیا به عاموس گفت، ای رائی، بیرون برو.

بیننده، بینا، کسی که می‌بیند. ما از خواندن عهد عتیق می‌دانیم که این کلمه‌ای بود که در اوایل برای یک پیامبر استفاده می‌شد و هنوز هم توسط آمازیا در اینجا استفاده می‌شد. و در عنوان کتاب به ما گفته شده است که اینها سخنان خداوند است که عاموس دید.

بنابراین یک تجربه‌ی رؤیایی وجود دارد که در آن خداوند این حقایق را به پیامبر منتقل می‌کند. و بنابراین او فقط می‌گوید، ای پیشگو، از اینجا برو بیرون. و من فکر می‌کنم منظور او از این حرف، تحقیرآمیز است.

به سرزمین یهودا بازگردید. به یاد داشته باشید که او از تقووع آمد. در آنجا نان خود را به دست آورد و در آنجا نبوت کنید.

اما پیامبران اغلب برای کاری که انجام می‌دادند پول می‌گرفتند. بنابراین فکر می‌کنم او دارد او را متهم می‌کند که فقط برای پول این کار را می‌کند. او تلویحاً می‌گوید که هیچ دلیلی برای بودن او در پادشاهی شمالی وجود ندارد.

او اهل یهودا است. فقط به آنجا برگرد و برای مردم نبوت کن. اما از اینجا برو.

دیگر در بیت‌ئیل، که البته به معنای خانه خدا است، نبوت نکنید. پس چه اشکالی دارد که یک پیامبر خدا در خانه خدا، جایی که مردم برای ملاقات با خدا می‌آیند، نبوت کند؟ درست است. اما دلایل این است

و حالا به داستان الیاس و پادشاه و فرستادگان پادشاه فکر کنید. چون اینجا حرم پادشاه است، من فکر کردم که حرم خداوند، حرم پادشاه و معبد پادشاهی است.

او تقریباً پادشاه را جایگزین خداوند کرده است. این مکان مقدس پادشاه است. این مکان مقدس سلطنتی است که پادشاه برای عبادت به آنجا می‌آید.

بنابراین، پرستنده بر خدایی که پرستش می‌شود اولویت دارد، و این معبد پادشاهی است. این معبد سلطنتی رسمی ماست. بنابراین او متوجه این نکته نشده است که پادشاه از نظر اقتدار پایین‌تر از خداوند است.

و پادشاه به خداوند خدمت می‌کند. او پادشاه را بر خداوند برتری داده است. و البته او کاهن پادشاه است.

او برای پادشاه کار می‌کند. بنابراین او سعی دارد قدرت سلطنتی پادشاهی شمالی را حفظ کند، که بخش زیادی از مشکل همین است. آنها کسانی هستند که باعث بسیاری از این بی‌عدالتی‌ها می‌شوند.

خب، عاموس قرار نیست آنجا بنشیند و ساکت بماند. عاموس در آیه ۱۴ به آمازیا پاسخ داد: من نه پیامبر بودم و نه پسر پیامبر.

بعضی‌ها ترجیح می‌دهند آن هدیه را ترجمه کنند. من نه پیامبر هستم و نه پسر پیامبر. اما فکر می‌کنم او به زمانی برمی‌گردد که فراخوانده شد.

بنابراین من نه پسر پیامبر بودم، نه پیامبر بودم و نه پسر پیامبر. در آن جامعه بزرگ نشده بودم. اما یک چوپان بودم.

و من همچنین از درختان انجیر چنار مراقبت می‌کردم. بنابراین او مثل یک باغبان تاک بود. می‌دانید، او از درختان انجیر چنار مراقبت می‌کرد.

و بنابراین این حرفه من نبود. من یک پیامبر حرفه‌ای نیستم. من از زندگی‌ام در کشاورزی فراخوانده شدم تا به اینجا بیایم و حقیقت خدا را به شما اعلام کنم.

اما خداوند مرا از چراندن گله بیرون آورد و به من گفت: برو و برای قوم من اسرائیل نبوت کن. جالب است که پیشینه ماجرا را بدانم. عاموس حتماً مرد بسیار خداترسی بوده که خداوند او را برگزیده و به او اعتماد کرده تا برود و پیامش را به مردم برساند.

اما او عاموس را از کار کشاورزی‌اش بیرون می‌خواند و او را به عنوان پیامبر منصوب می‌کند. پس اکنون کلام خداوند را بشنوید. شما می‌گویید: علیه اسرائیل نبوت نکنید.

و از موعظه علیه نوادگان اسحاق دست بردار. تو اساساً سعی داری مرا ساکت کنی، مرا از کار برکنار کنی، به من بگویی که نمی‌توانم صحبت کنم. به اوایل کتاب فکر کن، زمانی که عاموس از موضع خود دفاع کرد.

او می‌گوید شیر غرش کرده است. چه کسی می‌تواند جز نبوت کند؟ عاموس می‌فهمد که خداوند پیام مهمی را بیان می‌کند. او شیری است که غرش می‌کند.

و من هیچ راه دیگری ندارم. وقتی او مرا فرا می‌خواند تا پیامش را اعلام کنم، باید این کار را انجام دهم. و این چیزی است که جذاب است، عاموس.

اما این مرد به او می‌گوید، کاری را که خداوند تو را به انجام آن فراخوانده است، انجام نده. پیشگویی نکن. و به یاد داشته باش که قبلاً در کتاب، در اتهام علیه پادشاهی شمالی، به یاد داشته باش که یکی از اتهامات این بود که خداوند پیامبرانی را برای تو برانگیخته است.

و ناصری‌ها، او انبیای برانگیخت. اما شما به انبیا می‌گویید که پیشگویی نکنند. بنابراین برخی از این گفته‌های اوایل کتاب در اینجا بیشتر توضیح داده می‌شوند و ممکن است در بیان عاموس به این شکل نقش داشته باشند.

بنابراین، این چیزی است که خداوند می‌گوید. من پیامی برای شما دارم. شما به پادشاه گفتید که من می‌دانید، او قرار است با شمشیر بمیرد، انگار که من قرار است کسی باشم که این کار را انجام می‌دهد.

یه پیام برات دارم. و این واقعاً، واقعاً به ما ضربه می‌زنه. همسرت توی شهر فاحشه میشه.

این خیلی خیلی بد به نظر می‌رسد. و پسران و دخترانتان با شمشیر خواهند افتاد. سرزمینتان اندازه‌گیری، اندازه‌گیری و تقسیم خواهد شد.

و خودت هم در یک کشور بت پرست خواهی مرد. به نظر می رسد که او ممکن است از فرزندانش جدا شود. خوب، قرار است از آنها جدا شود.

آنها در این تهاجم کشته خواهند شد. به نظر می رسد که او از همسرش جدا خواهد شد. و خودت هم در یک کشور بت پرست خواهی مرد.

است. این یک کشور (temeyah) «یک کشور نجس، به معنای واقعی کلمه. این کلمه به زبان عبری «تمیا نجس است».

به طنز ماجرا فکر کنید. وظیفه یک کاهن این است که بین آنچه از نظر آیینی پاک است و آنچه از نظر آیینی ناپاک است، تمایز قائل شود. و در این مورد، او در یک کشور ناپاک خواهد مرد.

برای یک کشیش خیلی بدتر از این نمی شود. و بعد اینکه همسرش، می دانید، از طریق فحشا بی حرمت شود. و اسرائیل مطمئناً از سرزمین مادری خود به تبعید خواهد رفت.

بنابراین او این را تکرار می کند. به خاطر روشی که با من مخالفت کردی و پادشاه را بالاتر از خدا قرار دادی، قضاوت برای تو بسیار سخت خواهد بود. و همسرت اسیر و به عنوان فاحشه برده خواهد شد.

و فرزندان کشته خواهند شد. و تو به تبعید برده خواهی شد و در یک کشور نجس خواهی مرد. برای یک کشیش بدتر از این نمی شود.

و بنابراین باید کمی مکث کنم و در مورد این موضوع صحبت کنم. چرا؟ سوالی که فکر می کنم همه ما به عنوان فردگرایانی که در یک جامعه غربی زندگی می کنیم و واقعاً فردی فکر می کنیم، داریم، می دانید، در درجه اول این است که چرا همسرش باید به خاطر کاری که او انجام داده رنج ببرد؟ و چرا فرزندانش باید به خاطر کاری که او انجام داده رنج ببرند؟ آنها باید به صورت جداگانه درمان شوند.

خدا نباید آنها را به قضاوت بیاورد. اگر می خواهد کاهن را قضاوت کند، پس بگذارید خودش کاهن را قضاوت کند. اما این به نظر من درست نیست.

فکر می کنم خیلی ها این طور فکر می کنند. اما ما واقعاً باید، می دانید، وقتی به عهد عتیق نزدیک می شویم، طرز فکرمان را طور دیگری اصلاح کنیم. محقق به نام جوئل کامینسکی کتابی در مورد مسئولیت پذیری شرکت ها در کتاب مقدس عبری نوشته است.

و من فکر می کنم این کتاب مهمی است که باید خوانده شود زیرا او شواهد عهد عتیق را گرد هم می آورد. و کاملاً واضح است که خدا گاهی اوقات به صورت جمعی فکر می کند. او گروه را به خاطر گناه یک نفر داوری کرد.

به عخان در یوشع فکر کنید. خداوند تمام قوم را به آنجا می فرستد و به آنها می گوید: «هیچ استثنایی وجود ندارد. شما نباید هیچ چیزی، هیچ یک از غنایم، هیچ یک از غنیمت های اریحا را بردارید».

این مال منه. به جورایی مثل نوبرانه. من زمین رو بهت میدم، و این تمام چیزیه که مال منه، و تو قرار نیست چیزی رو دریغ کنی.

همین اتفاق برای شائول هم افتاد. به یاد داشته باشید که در اول سموئیل ۱۵، خداوند به شائول گفت: «آنها را نابود کن. مرد، زن، کودک، حیوانات، همه چیز»

آجیرام «در زبان عبری معادل این کلمه است. به معنی «بند». «آنها را زیر بند قرار دهید»

بنابراین عخان مقداری از چیزها را دزدید و آنها را در چادر خود پنهان کرد. و بنی اسرائیل به نبرد بعدی در عای رفتند و در آن نبرد شکست خوردند و ۳۶ نفر کشته شدند و یوشع از خود بیخود شد و به حضور خداوند رفت و ناله و زاری می کرد. چرا؟ مفهومی این است که شما به وعده خود وفادار نیستید.

چرا باختیم؟ و خداوند، حالا دارم نقل به مضمون می کنم، تقریباً می گوید خفه شو و برو، و فقط به آنچه اتفاق افتاده فکر کن. اسرائیل گناه کرده است. خداوند گفت اسرائیل گناه کرده است.

او نمی گوید یکی از شما گناه کرده است. نه، اسرائیل گناه کرده است. در این توافق، یکی برای همه و همه برای یکی است.

خداوند به این موضوع به صورت جمعی نگاه می کند، و مسئله این است که گناه یک نفر می تواند تأثیر منفی بر کل ملت داشته باشد. خداوند آنها را به عنوان یک واحد، یک جامعه می بیند، و بنابراین آخان، خداوند جامعه را نابود نمی کند، اما خداوند روشی را تنظیم می کند که به موجب آن آخان به عنوان مجرم معرفی می شود و آخان اعدام می شود، اما نه توسط خودش. فرزندانش به همراه او و حیوانات اعدام می شوند.

حالا، بعضی ها، چون نمی خواهند آن طرز فکر فردی را کنار بگذارند، می گویند، اوه، بچه ها حتماً در این کار دست داشته اند. آیا حیوانات هم در این کار بوده اند؟ او خانواده اش را آلوده کرده است. به طرز عجیبی، در آن به نابودی همسرش اشاره نشده است، اما به نظر من نه، بچه ها و حیوانات هم در این کار دخیل بوده اند، و بعد باید پرسید چرا، چون عخان از نعمت هایی که خدا به او داده بود راضی نبود.

او بچه داشت. او حیوانات داشت. او بیشتر می خواست.

او حریص بود، و کاری که خدا گاهی اوقات در چنین شرایطی انجام می دهد این است که می گوید، بسیار خوب، من نعمت هایی را که به تو داده ام، از تو می گیرم، که شامل فرزندان و حیوانات می شود، و من این را دوست ندارم. منظورم این است که من اینطور رفتار می کنم. این داستانی است که واقعاً مرا آزار می دهد، اما این روشی است که گاهی اوقات در دنیای خدا عمل می کند، و به این واقعیت فکر کنید که ما در آدم گناهکار هستیم.

من آنجا نبودم. من سیب را نخوردم، اما هر چه که بود، هر نوع میوه ای که بود، اما با این وجود، پولس به ما گفته است که گناه آدم بر کل نسلی که از او زاده شده است، تأثیر منفی گذاشته است. بنابراین کتاب مقدس پر از این نوع مطالب است.

شائول عمالیقان را ریشه کن نکرد و به همین دلیل بهای سنگینی برای گناه خود پرداخت. داستان دیگری در کتاب سموئیل وجود دارد که در آن جبعونیان از بنی اسرائیل عصبانی می شوند و خشکسالی و قحطی کل سرزمین را فرا می گیرد و داوود نمی داند چه کند، بنابراین او می رود و شائول سعی می کند جبعونیان را ریشه کن کند که این بد بود زیرا جبعونیان با اسرائیل پیمانی بسته بودند، اگرچه آنها اسرائیل را فریب دادند تا به این پیمان بپیوندند، اما این پیمان هنوز از دیدگاه خداوند پابرجاست و خداوند ضامن آن پیمان است و بنابراین جبعونیان حق دارند نزد خداوند بروند و از او بخواهند که آنها را تبرئه کند و داوود می گوید من چه کار کنم؟ و آنها گفتند خب، ما نفوذ زیادی روی این معامله نداریم، اما به این راضی می شویم که همیشه هفت

نفر، تقریباً همیشه هفت نفر از فرزندان سائل، آنها را به ما بدهند و ما همه آنها را همزمان در حضور خداوند ذبح می‌کنیم تا او را خوشنود کنیم و این کار را انجام می‌دهد و بنابراین داوود وظیفه بسیار دشواری دارد که انتخاب کند کدام هفت نفر از فرزندان سائل هستند. هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که آنها در کاری که سائل انجام داد، دست داشته‌اند، اما آنها باید هزینه آن راپردازند زیرا خداوند به عنوان یک جامعه با آنها به صورت جمعی برخورد می‌کند. و مسئله این است که در فرهنگ ما نمونه‌هایی از این وجود دارد. آه همسر از این مثال متنفر است، اما به خصوص در ورزش بیسبال، اگر در یک بازی مرتکب خطای ذهنی می‌شدیم، مربی ما را مجبور به دویدن می‌کرد. او اهمیتی نمی‌داد که شما توپ را تکان دهید یا پرتاب بدی انجام دهید، این اتفاق می‌افتد. این یک خطای فیزیکی است. شما سعی می‌کردید کار درست را انجام دهید

شاید لازم باشد در مورد فرم شما صحبت کنیم. دلیلی وجود دارد که مردم پرتاب‌های بدی انجام می‌دهند، و دلیلی وجود دارد که توپ‌ها را می‌چرخانند، بنابراین ممکن است لازم باشد روی تکنیک شما و همه این موارد کار کنیم. اما این احمقانه نبود، و بنابراین یک خطای ذهنی بود، می‌دانید، ما سال آخر دبیرستان من یک پرتاب‌کننده خیلی خوب داشتیم. در واقع، او تابستان آن سال توسط رد ساکس جذب شد، اما گاهی اوقات کاملاً آنجا نبود. یک توپ زمینی به بیس اول برخورد می‌کرد. قرار است پرتاب‌کننده در آن بیس اول را پوشش دهد زیرا ممکن است بازیکن اول نیاز داشته باشد به سمت راست خود برود. بازیکن اول آن را دریافت می‌کند.

او نمی‌تواند به موقع به آنجا برسد. پرتاب‌کننده قرار است به آنجا بدود، و بازیکن اول بیس آن را به سمت او پرتاب می‌کند، و پرتاب‌کننده می‌تواند دونه را شکست دهد. خب، او گاهی اوقات وقتی توپ به بیس اول برخورد می‌کرد، آنجا می‌ایستاد. او فقط آنجا می‌ایستاد. اوه، اوه، من قرار است بدوم. خب، نیک، می‌دانید مربی تمرین نیک است.

او می‌دود. او دورها را می‌دود. او یک پرتاب‌کننده است، می‌دانید، او قرار نیست تمرینات داخل زمین و از این قبیل کارها را به خوبی انجام دهد، فکر می‌کنم لازم بود، حدس می‌زنم، اما به هر حال، اما گاهی اوقات مربیان احساس می‌کنند که می‌خواهند این نکته را بیان کنند که اگر سرتان در بازی نباشد، یک اشتباه ذهنی مرتکب می‌شوید.

این فقط مربوط به شما نیست، باشه، ممکنه به قیمت از دست دادن بازی تموم بشه. ممکنه به قیمت از دست دادن کل تیم تموم بشه. بنابراین حماقت شما می‌تونه روی بقیه هم تأثیر منفی بذاره. و همه ناراحت می‌شن چون شما بازی رو باختین و معمولاً با هم‌تیمی‌هاتون، شما بهشون حمله نمی‌کنید، می‌دونید، بهشون حمله نمی‌کنید، اما همه می‌دونن که تونی بیس اول رو پوشش نداد و به همین دلیل ما باختیم. و گاهی اوقات مربیان اون امتیاز رو به نفع خودشون تموم می‌کنن. همه رو فراری بده. آره، همه رو درست کن. ما بازی رو به خاطر یه خطای ذهنی باختیم. ممکنه حتی نگید کی اونجا بوده. ممکنه تو هر بازی بیشتر از یه نفر اونجا باشن.

بنابراین همه می‌دوند و اگر کسی بگوید چرا من باید بدوم چون این یک بازی تیمی است و من سعی می‌کنم به شما یاد بدهم که عملکرد فردی شما بر همه تأثیر می‌گذارد، بنابراین گاهی اوقات ما باید این کار را انجام دهیم و همچنین ما به صورت جمعی فکر می‌کنیم، موقعیت‌های خاصی داریم که در آن اینگونه فکر می‌کنیم. ما دوست نداریم وقتی صحبت از رابطه ما با خدا می‌شود اینگونه فکر کنیم و خدا در بعضی جاها حتی می‌گوید که من با فرد سروکار دارم، من قرار نیست همه را به خاطر گناه یک نفر قضاوت کنم، بنابراین این به او به عنوان خدای حاکم بستگی دارد که چه زمانی این کار را انجام می‌دهد و این یکی از مسائل دشوار الهیاتی است. چرا او به صورت جمعی قضاوت می‌کند؟ چرا او بچه‌ها را به خاطر گناهان پدر قضاوت می‌کند؟ من در واقع یک مقاله هنری در این مورد نوشتم و در آن سعی کردم همه چیز را حل کنم، اما فرض کنید شما یک کارمند واقعاً خوب برای یک شرکت هستید. شرکت حالا یک کسب‌وکار است و همه سهم

خود را در آن دارند و شما رتبه‌های مثبت می‌گیرید و افزایش حقوق می‌گیرید و کار فوق‌العاده‌ای انجام می‌دهید، اما وقتی سر کار می‌روید به شما می‌گویند که ما ورشکسته شده‌ایم. ما داریم ورشکست می‌شویم همه بیکار هستند. اگر بگویید چه، یک دقیقه صبر کنید، شما باید شغل من را حفظ کنید چون من یک کارمند واقعاً خوب هستم.

خب نه، این روش کار نیست و شما می‌فهمید که از آن خوشتان نمی‌آید، اما شما آن را درک می‌کنید. مثالی از ورزش که همیشه دوست دارم استفاده کنم شامل بولز می‌شود، شیکاگو بولز از دهه ۱۹۹۰، زیرا برای همه کاملاً واضح بود که آنها قهرمانی‌های خود را به این دلیل به دست آوردند که مایکل جردن و اسکاتی پپین یاران او را داشتند. بنابراین آنها مشکی و قرمز می‌پوشیدند و شش قهرمانی را در هشت سال به دست آوردند. دو سالی که جردن بیرون ماند، آنها قهرمان نشدند. وقتی تصمیم گرفت فکر می‌کنم می‌خواست بازیکن بیسبال شود، آنها قهرمان نشدند. او یک بازیکن بیسبال افتضاح بود، اما این یک حاشیه است. خب، دیوید NBA بود؟ او در حال اهدای جام‌های قهرمانی به بولز به خاطر قهرمانی NBA استرن، که در آن زمان کمیسر است. سال خود را انتخاب کنید. باتریک اوینگ و چارلز بارکلی در کنار ایستاده‌اند و این را تماشا می‌کنند و کمی عصبانی هستند زیرا هنوز حلقه قهرمانی را دریافت نکرده‌اند.

اونا جامی نگرفتند، فکر کنم به خاطر حلقه‌هایی باشه که اون پخش می‌کنه. بنابراین اونا تو صف قرار می‌گیرند. می‌دونن، جاد بوشلر میاد، و استیو کری، می‌دونن، بعضی از ستاره‌های کم‌اهمیت‌تر. اونا دلیل خوب کار کردنشون نیستن، می‌دونن، به یه بازیکن درجه دو خوب نیاز داری، اما این دلیل بردشون نیست. همه می‌دونن که جردن و پپین بودن که اونا رو به اینجا رسوند. شاید بعداً وقتی رودمن شد، چون یه ماشین ریپاند بود، اما اوینگ و بارکلی اومدن و نوبت دیوید شد که بگه اینجا چیکار می‌کنی؟ و اونا گفتن ما تو تالار مشاهیریم، ما بازیکن‌های آینده تالار مشاهیریم. ما از همه کسانی که تو اون صف هستن بهتریم به جز جردن. پس ما لیاقت یه حلقه رو داریم. اون رفت.

نه، تو این کار را نمی‌کنی. این موضوع مربوط به تو نیست. وقتی جوایز انفرادی را اهدا می‌کنیم، ممکن است لیگ یا تیم اول یا چیزی شبیه به آن را داشته باشی، اما این موضوع فقط مربوط به فرد نیست MVP لیاقت این فقط مربوط به مایکل و اسکاتی نیست. همه این حلقه را دریافت می‌کنند چون همه لباس فرم مناسب را پوشیده‌اند و تو آن لباس فرم را نداری چون در آن تیم نیستی. ما به صورت گروهی فکر می‌کنیم. خب واقعیت این است که خدا اغلب اینگونه عمل می‌کند، و بنابراین این روشی است که او اینجا عمل می‌کند.

و بنابراین داوری بر کاهن، کاهنان، گناه کاهن. از خدا عصبانی نشوید، از کاهنی که این را برای خودش به ارمغان آورده عصبانی نشوید، از شائول عصبانی شوید. وقتی جبعونی‌ها دارند اینها را اعدام می‌کنند از خدا عصبانی نشوید، پس از داوود عصبانی نشوید. داوود مجبور بود این کار را انجام دهد تا به قحطی پایان دهد زیرا خدا در این معامله طرف جبعونی‌ها بود و بنابراین از آنها عصبانی نشوید از کسی که این را برای خانواده خودش به ارمغان آورد عصبانی نشوید. تقصیر خدا نیست. فکر می‌کنم کاری که خدا اینجا انجام می‌دهد این است که او به سادگی می‌گوید من می‌خواهم حمایت خود را از آنها بگیرم و من می‌خواهم به آشوری‌ها اجازه دهم که بیایند و کاری را که آشوری‌ها انجام می‌دهند انجام دهند. من حمایت خود را از آنها می‌گیرم، کاری که آنها انجام خواهند داد. اونا همسرت رو می‌گیرن و ازش یه جور فاحشه می‌سازن. بچه‌ها رو می‌کشن. و تو رو از اونجا می‌برن. اممم، این فقط توصیفی از چیزیه که گناهشون داره سرشون میاره و خدا تصمیم می‌گیره که عقب‌نشینی کنه و بذاره دنیای سقوط کرده، دنیای سقوط کرده باشه و دنیای سقوط کرده دنیای سقوط کرده‌ست، به خاطر گناه ما که حالا خدا بخشیده شده. اما اون داره به سادگی از آشوری‌ها به عنوان وسیله‌ی قضاوتش استفاده می‌کنه. بنابراین فکر می‌کنم اینجا تمومش می‌کنیم. ما اینجا یه رؤیای دیگه هم داریم که به این آیات مربوط می‌شه. در فصل هشت، آیات یک تا سه، اما این یه وقفه‌ی فصلیه. بنابراین ما اینجا متوقف می‌شیم و بحثمون در مورد رؤیاها و اهمیتشون رو در سخنرانی بعدی تموم می‌کنیم.

،این دکتر رابرت چیشولم در حال تدریس در مورد کتاب عاموس است .عاموس :شیر غرش کرده است
کیست که نترسد؟ این جلسه ۶ است، عاموس ۷: ۱-۸: ۳. داوری گریزناپذیر است